

اقتحار سیاسی مجاهدین

سر آغاز افسانه ظهور و سقوط مجاهدین خلق با انقلاب ایران که به برجیده شدن نظام شاهنشاهی و ایجاد ولایت فقیه انجامید، همراه بود. سازمان مجاهدین که تا به آن روز از طریق مبارزات چریکی شهری با تسرور مقامات دولتی رژیم پهلوی و مستشاران آمریکائی آن، زندگی سیاسی محقری را می‌گذراند و خوراک ایدئولوژیکش را می‌پخت ناگهان به سازمانی توده‌ای تبدیل گشت که خواهان شرکت در قدرت سیاسی محصول انقلاب بود. حقانیت این خواست را مجاهدین از درون مشروعیت مبارزات گذشته خود که بزعم ایشان نقش بسزائی در سرنگونی رژیم پهلوی داشت و همچنین اعتقاد راستین‌شان به مذهب شیعه علوی، استخراج می‌کردند. مظهر این توهم بزرگ، سرشناس‌ترین عضو باقی مانده از رهبری سازمان چریکی گذشته، یعنی مسعود رجوی بود. او که آزادی خود را از درون زندانهای شاهنشاهی مدیون فعالیت‌های مستمر اپوزیسیون آزادیخواه ایران بخصوص کفدراسیون جهانی و سر انجام مردم بی‌باخته این مرز و بوم بود، بزودی تاریخچه مبارزات مجاهدین را یکتکه ریود و آنرا به مجرائی هدایت نمود که همانطوریکه خواهیم دید، پایانی جز شکست و ناکامی بهمراه نداشت.

تا زمانیکه آیت الله طالقانی، موسی‌خیابانی و همسر فقید رجوی اشرف ربیعی در قید حیات بودند، سیاستهای مجاهدین خلق در برخورد به مسائل و رویدادهای جاری حداقل محصول مشورتها و یا توصیه‌های متقابل بودند، هرچند که در افکار عمومی این سیاست‌ها بوسیله مسعود رجوی یعنی رهبری سیاسی مجاهدین خلق حمل می‌گردید. پس از جان سپردن آن سه، نقش رجوی در سازمان مجاهدین بیش از پیش مستحکم تر شد و زمینه کیش شخصیت او هموار تر گردید.

رژیم جمهوری اسلامی که در پی منحصركردن قدرت سیاسی در دستان ولایت فقیه بود و حتی شرکت دوستان و فرزندان دیرینه را نیز که بدون آنها حتی تشکیل يك دولت موقت هم میسر نمی‌بود، در تضاد با اهداف دراز مدت خود ارزیابی می‌نمود، روشن است که خواهان شريك نا خواننده و جدید دیگری نبود. حتی اگر این کاندیدای جدید قدرت صد بار هم خلوص خود را نسبت به رهبری انقلاب نشان داده باشد.

با شروع جنگ عراق و ایران، ابعاد استبداد سیاسی - مذهبی در جامعه ایران وسعت گرفت. مجاهدین خلق همچون بسیاری از مردم ایران با هجوم و تجاوز ارتش بعث به خاک خوزستان روانه جبهه‌ها شدند و علاوه بر آن تمامی نیروی خود را نیز در زیر چتر رهبری سپاه پاسداران قرار دارند. در این میان رویدادهای سیاسی داخلی اوج بهشتی گرفتند. در اولین انتخابات ریاست جمهوری پس از انقلاب، کاندیدای مجاهدین خلق یعنی

مسعود رجوی از لیست نامزدهای انتخاباتی حذف شد و آرزوی شرکت در قدرت سیاسی بتدریج به یک خیال و خواب سوزان تبدیل گردید. این شکست شاید نقطه عطفی در سیاست مجاهدین خلق و مسعود رجوی در برخورد نسبت به رژیم ولایت فقیه بود. این شکست موجب شد که مجاهدین از در انتقاد به رژیم در آیند، بدون آنکه نقش آیت الله خمینی را به مثابه رهبر انقلاب اسلامی بزرگستوال بکشانند. با "افغانی" از آب در آمدن کاندیدای مورد حمایت طیف آخوندها در انتخابات، پیروزی دکتر بنی صدر اجتناب ناپذیر شد. این مسئله ضربه ای بود که ولایت فقیه آنرا هضم نکرد. دخالت و سنگ اندازی در کار ریاست جمهوری که بنا بر معیارهای اساسی ولایت فقیه بطور قانونی انتخاب گردیده بود، آنچنان بالا گرفت که زمینه همکاری مسعود رجوی و دکتر بنی صدر را بوجود آورد. هر دو اینان، یکی از قدرت بدور مانده و دیگری قدرتمندی تقریباً بی اختیار، در برابر سرنوشتی ناگزیر یعنی همکاری مشترک قرار گرفتند. انتظار موهوم ایشان از این اتحاد در واقع آمیزش قدرت ارتش درگیر در جنگ و "میلشای" مجاهدین و از اینجا جلب حمایت مردمی در جهت درهم شکستن قدرت ملایان بود. امری که بزودی به کابوسی دهشتناک تبدیل شد.

همکاری مجاهدین با بنی صدر از قضا مستمک خوبی بود تا به یاری آن طیف ولایت فقیه، تمامی قوای خود را بر علیه ریاست جمهوری بسیج نماید. شخص ریاست جمهوری که بنا بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ناگزیر به اجرای اوامر رهبری انقلاب و دفاع از منافع جمهوری اسلامی بود، بناگاه بیکى از همکاران اپوزیسیون رژیم یعنی مجاهدین خلق تبدیل گردید و از اینجا مشروعیت و صلاحیت عهده دار بودن پست ریاست جمهوری را از خویش سلب نمود. واقعه سی خرداد ۱۳۶۰ در عمل روز سلب اختیار از ریاست جمهوری و تسویه حساب کردن با مجاهدین خلق و بطور کلی تمامی کسانی بود که بنحوی حکومت انحصاری ملایان را بزرگستوال کشیدند. این روز برخلاف ادعای مسعود رجوی روز برگشتیدن نقاب از چهره منحوس استبداد و روز اثبات "دجالیت خمینی" نبود. بانگ استبداد مذهبی ولایت فقیه و نقش آیت الله خمینی در تحکیم این حکومت منحصر بفرد، بلافاصله پس از سرنگونی رژیم پهلوی در همان روزهای اول پیروزی انقلاب در کوچه و بازار نواخته شد و کمتر کسی این بانگ شوم را جدی گرفت. مجاهدین بی گمان از همه کمتر.

فرار ریاست جمهوری عزل شده از سوی ولایت فقیه به همراه مسعود رجوی که بزودی پست "نخست وزیر دولت تبعیدی" را اشغال کرده بود و سرانجام آرزوی سوزان خود را جهت شرکت در "قدرت" البته در خارج از مرزهای ایران و بدون مشروعیت ملی، بواقعیت تبدیل نموده بود، فصل جدیدی را در تاریخچه مجاهدین خلق گشود. سازمان توده ای دیروز مسیباستی برای آنکه در برابر هجوم استبداد یارای مقاومت داشته باشد، تبدیل به جریانی چریکی شود. اینکه چطور می توان یک سازمان توده ای را از امروز به فردا به جریانی مخفی تغییر شکل داد، مشکلی بود که رهبران مجاهدین خلق یا از طریق "سحر و جادو"

و یا بوسیله خورد کردن بدنه آن ، قادر به حل آن بودند . این که در افکار رهبران مجاهد و مسعود رجوی یکجنین خیال احمقانه ای وجود داشت را نمی توان مدعی شد . این امر که نتیجه سیاست مرگ بار این رهبری منجر به تکه تکه شدن این سازمان بوده ای انجامید ، اما جز واقعیات کتمان ناپذیر است . رهبران مجاهد درست در شرایطی که راه رفتن مفت و مجانی هر عضو اپوزیسیون در خیابانهای ایران با خطر مرگ توأم بود ، دسته دسته هواداران خود را به خیابانها سرازیر کردند و با دستان خود طعمه را در دهان شیر گذاشتند . نتیجه عملی یک چنین سیاست نا بخردانه ، دستگیری ، شکنجه و اعدام صدها و هزاران مجاهدی بود که من انگاشتند که " دولت تبعیدی ایران " و رهبر ایشان یعنی رجوی پس از یک اقامت سه ماهه از پاریس به وطن بازگشته و انتقام خون از دست رفته را خواهد گرفت . این خیال خام نیز همچون بسیاری از توهمات گذشته بواقعیت نپیوست .

اقامت رجوی در خارج از کشور طولانی شد و کشتار جوانان مجاهد و بسیاری دیگر از فرزندان ایران تشدید گردید . با تحلیل رفتن قدرت توده ای مجاهد ، روی آوردن به سیاست ترور و جنگ چریکی شهری ، یعنی تاکتیک و استراتژی ملموس گذشته ، بار دیگر تبدیل به سیاست روز شد .

ترور مقامات سیاسی رژیم ولایت فقیه و پاسداران به اوج خود رسید . این امر اما هیچ تغییری در آرایش قدرت در ایران نداد و باعث فروکش کردن استبداد و اختناق نشد . برعکس رژیم ولایت فقیه افسار سرکوب را محکمتر کرد و آخرین صدها را نیز در حلقوم خفه نمود . سیاست ترور مورد حمایت توده ای قرار نگرفت . فقدان استقبال مردمی از ترور و تشدید اختناق بی گمان شکست این تئوری را بار دیگر در عمل اثبات نمود . مجاهدین با اتخاذ این سیاست نه تنها در مردم روح شجاعت و از خود گذشتگی را ایجاد نکردند بلکه هرچه بیشتر طفره روی و کناره گیری از مبارزه سیاسی را موجب گشتند ، بدرجه خشونت رژیم افزودند و سرانجام هراس توده ای را دامن زدند .

اما رهبری مجاهدین خلق از این شکست ها درس نیاموخت . شورای ملی مقاومت که گویا بخاطر اتحاد و همبستگی نیروهای سیاسی اپوزیسیون ایران بنا بر فرمان دکتر ابوالحسن بنی صدر از سوی مسعود رجوی ایجاد شده بود ، هرچه بیشتر به انزوی سیاسی کشانیده شد . رجوی که هرگونه انتقاد نیروهای سیاسی خارج از " شورا " را نسبت به سیاستهای اتخاذ شده مردود قلمداد می کرد و با انواع و اقسام توهین و افترا پاسخ میداد ، روز بروز در برابر نگوشتهای عناصر و نیروهای درون " شورا " قرار گرفت و به موازات آن روز بروز بدرجه خود کامگی و خودسری خویش افسزود و زمینه " تجزیه " شورای ملی مقاومت را فراهم کرد . با خروج دکتر بنی صدر ، حزب دمکرات کردستان و بسیاری از شخصیتها و سازمانهای دیگر از " شورا " که تا به آن روز حداقل به این جریان چهره ای از یک اتحاد چندگانه را داده بودند ، سلطه مسعود

رجوی بر اعضای باقی مانده این جریان که به این خود کامگی با میل لبیک گفته بودند، ابعاد جدیدی بخود گرفت.

از این دوران به بعد به همان سرعتی که سازمان مجاهدین خلق بتدریج به یک جریان خالص نظامی تبدیل می‌گردد، شورای ملی مقاومت نیز به بازوی سیاسی - تبلیغاتی این سازمان تغییر شکل داد.

با اخراج محمود رجوی و عده ای از هواداران او از پاریس بخاطر نزدیک تر شدن روابط سیاسی دولت جمهوری اسلامی و فرانسه، زمینه " هجرت دوم " بوجود آمد. این اخراج برای رجوی و طرفداران او زنگ خطری بود که متأسفانه بخاطر کمبود نزاکت سیاسی ایشان جدی گرفته نشد.

مقصد " هجرت دوم " رجوی بغداد بود. پایتخت کشوری که وزیر امور خارجه اش یعنی طارق العزیز، قبلاً با مجاهدین ضمن انعقاد یک " قرار داد تاریخی "، به ایشان تضمین نموده بود که در صورت همکاری از کوششهای مجاهدین برای تصرف قدرت در ایران حمایت نماید.

دولتی که ارتش آن در آغاز جنگ یکی از بزرگترین ایالتهای ایران را با خاک یکسان کرده بود و جان صدها هزار ایرانی بی گناه را قربانی امیال توسعه طلبانه و احمقانه خود نموده بود، حکومتی که به کمک یکی از مخوف ترین دستگاههای امنیتی منطقه، دهها هزار عناصر سیاسی اپوزیسیون خود را در سیاهچالهای گوناگون به بند کشیده بود، یکجانبه روی می بایستی مسیر دستیابی به قدرت سیاسی را برای مجاهدین هموار کند. اینکه چه عاملی بجز جنون قدرت و جاه طلبی سیاسی باعث آن گردید که رجوی از در سازش و خفت با رژیم بعثی عراق یعنی دشمن مردم ایران در آید، از سوی او و رهبران سازمان مجاهدین خلق و " بادمجان دور قاب چین های " این جریان هنوز بی پاسخ مانده است.

بی گمان " هجرت " رجوی به عراق بزرگترین خطائی بود که رهبری سازمان مجاهدین در طول تاریخچه فعالیت سیاسی خود بدان تن در دادند. بدین ترتیب رجوی اثبات کرد که برای او به سان صدام حسین و آیت الله خمینی رسیدن به هدف با هرگونه وسیله ای مجاز است.

این انحطاط اما در چند ماهه اخیر ابعاد وسیعتری بخود گرفته است. با رشد ناتوانی رژیم ایران در ادامه جنگ با عراق که محصول اوضاع نابسامان نظامی، اقتصادی و اجتماعی آن می باشد، مسئله پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل و از آنجا برقراری آتش بس با عراق را به تنها مجرای برون رفت رژیم از درون مشکلات و معضلات موجود در دستور روز قرار داد.

از اواخر ماه مه سال جاری تا پایان ماه اوت، نیروی های نظامی ایران تقریباً در تمامی جبهه ها بطور غیر مترقبه ای دست به عقب نشینی زدند و یا آنکه از سوی ارتش عراق به پشت مرزهای بین المللی رانده شدند و تلفات سنگین و وسیعی بر جای گذاشتند. ابعاد

شکستهای پی در پی " پاسداران اسلام " در جبهه ها تا به آن حد بود که به ارتش عراق علاوه بر باز پس گیری سرزمین خود ، فرصت داد تا بار دیگر وارد خاک ایران شود و با تصرف برخی از شهرهای مرزی ایران ، هزاران سرباز ایرانی را به اسارت بکشاند . در یکچنین موقعیتی نیروهای سازشکار مجاهدین خلق ابتدا به کمک آشکار و مستقیم و بعدها بصورت " پیشمرگ های " ارتش بعثی عراق وارد خاک ایران شدند و با قلع و قمع و کشتار سربازان ایرانی که به رغم خود ایشان بزور سرنیزه و اجبار به جبهه های جنگ ارسال گردیده بودند ، بخش کوچکی از خاک ایران را به اشغال خود در آوردند . همکاری آشکار ارتش " آزادیبخش ایران " با ارتش متجاوزگر عراق به همراه حمایت مادی بی دریغ کشورهای عربی منطقه از جمله عربستان سعودی ، آخرین پرده " تاتر بی مزره ای " بود که مجاهدین خلق بروی صحنه " بین المللی " آوردند . این نمایش اما به تازگی تبدیل گردید .

فریادهای " برطنین " رژیم رججوی جهت یورش نیروهای مجاهدین به مرزهای ایران بزودی جای خود را به ضجه های دلخراش جوانانی داد که مثال آنرا تاریخ معاصر ایران هنوز بخود ندیده بود . بنابر تخمین های مشرین بین المللی ، این حملات به قیمت کشته شدن بیش از سه هزار مجاهد پایان یافت . سه هزار جوانی که بازچه امیال جاه طلبانه رهبر سازمان مجاهدین خلق ، سعود و مریم رججوی جهت رسیدن به هدفی گردیدند که رژیم صدام حسین با ارتش یک ملیونی و مجهز خود نزدیک به هشت سال از تحقق آن باز مانده بود .

بنا بر گزارشات متعدد هدف رهبری نظامی " ارتش چند هزار نفری آزادیبخش ایران " پس از تصرف شهرهای کرمانشاه و قزوین ، فتح تهران ، سرنگونی رژیم ولایت فقیه و از آنجا تشکیل دولت جدید بوده است . تمامی این ماجرا می بایستی بنا بر ارزیابی های " ژنرالهای مجاهد " در عرض یک هفته صورت پذیرد ، غافل از آنکه تمامی این استراتژی کودکانه در همان نخستین یورش در ارتفاعات شاه آباد غرب با حمله " غیر مترقبه " ارتش ایران متوقف و با شکست خونین روبرو گردید . رهبران مجاهد که آشکارا پیروزی خود را در پرتو حمایت ارتش بعثی عراق و پشتیبانی مردم روستاها و شهر های ایران و در سایه تضعیف ارتش ایران ارزیابی می کردند ، در تمامی این موارد با شکست بزرگی مواجه شدند .

نه رژیم صدام حسین که در برابر پیشنهاد های آتش بس از سوی جمهوری اسلامی از نظر تبلیغاتی و سیاسی خلع سلاح گردیده بود و نه مردم شهرهای مرزی ایران که خاطره تجاوز بیگانگان را هنوز با گوشت و پوست خود احساس می کردند ، برای نیروی اندک ، مبتدی و ناشی " ارتش آزادیبخش ایران " تره هم

خود می‌کردند و این هر دو بجای خود در شکست مجاهدین سهیم بودند.

برای رژیم صدام حسین که بی گمان وجود مجاهد در مذاکرات صلح با مقامات جمهوری اسلامی به مثابه عنصر مزاحم ارزیابی می‌گردد، نابودی مجاهدین بدست خویش و ترغیب ایشان جهت برداشتن گامهای جاه طلبانه و کودتاه در راستای خودکشی سیاسی، بهترین حربه جهت حل مشکل مجاهد می‌باشد. جالب اینجاست که مسعود رجوی و سایر رهبران مجاهد این حربه "دست" را پذیرا شدند و زمینه نابودی خود را فراهم کردند.

ماجرا در اینجا پایان نیافت. بنا بر اخبار واصله از ایران و اطلاعات خود مجاهدین، رژیم ولایت فقیه پس از این وقایع بطور وحشیانه تر و اینبار با ادعای "حقانیت" موزورانه صدها اسیر مجاهد را به جرم خیانت به جوخه های اعدام سپرده است. سیاست مهلك رهبری مجاهد نه تنها

هواداران و اعضای این سازمان را در سیاهچالهای جمهوری اسلامی تهدید می‌کند، بلکه بسیاری دیگر از زندانیان سیاسی ایران امروزه در خطر مرگ و نیستی قرار گرفته اند، بدون آنکه از قبل به مسعود رجوی و رهبران مجاهد به خاطر اتخاذ یکجنین سیاستهای مرگباری وکالت داده باشند. رهبری مجاهدین خلق و شخص مسعود رجوی بی گمان در این ماجرا مسئول و در برابر افکار عموص مردم ایران پاسخگو می باشند. هرگونه مانور سیاسی جهت خلاصی از این بن‌بست سیاسی بنظر ما در خود فاجعه دیگری را حمل می‌کند که می‌بایستی از سوی اپوزیسیون آزادخواه و مترقی ایران با احد اکثر توان مقابله گردد. اپوزیسیون مترقی و آزادخواه ایران می‌بایستی روشن کند رهبریت سازمانی که مرگ و یا زندگسی اعضا و هوادارانش را وجه مصالحه کودتاه ترین بازیهای سیاسی می‌سازد، نه تنها مشروعیت خود را به مثابه رهبری سیاسی از میان بر می‌دارد بلکه خطری است که جان بسیاری از فرزندان دیگر ایران را نیز تهدید می‌کند. اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق نیز باید بدانند که اگر هنوز زره ای همبستگی و مسئولیت نسبت به سرنوشت مردم ایران و شهدای خویش احساس می‌کنند، می‌بایستی رهبری کنونی را از تمامی ارگانهای سیاسی-سازمانی عزل کرده و با اتخاذ سیاست جدید و مثبتی، زمینه کسب آبروی از دست رفته را فراهم آورند. چه در غیر اینصورت انتحار سیاسی ایشان قطعی خواهد بود.

با شکست سیاست نظامی مجاهدین و برقراری آتش پس میان ایران و عراق، بی گمان رجوی و شرکا هر آینه هنوز به مثابه رهبری سازمان مجاهدین خلق محلی از اعراب داشته باشند، می‌بایستی با اتخاذ سیاست دیگری زمینه مبارزات آتشی خود را فراهم آورند. با توجه به مرور کوتاهی که در این نوشته در سیر تاریخ مجاهدین انجام گرفت و بنا بر شناختی که نسبت به شخص رجوی و اعوان و انصارش وجود دارد، نمی‌توان در انتظار تعیین یک سیاست اصولی مبارزاتی بر پایه

معیارهای انسانی و دمکراتیک و در راستای حقوق ملت ایران و همراهی و همبستگی با نیروهای آزادیخواه و متحرکی امروزه بدون ایران بود. برعکس بازگشت به سیاست های پهنین، از جمله تشرور سیاسی تنها " راه حل منطقی " بنظر می رسد که رهبری گونئی می تواند بدان گرایش پیدا کند. در این صورت نیز وداع مجاهد با تاریخ و رویدادهای جاری ایران اجتناب نا پذیر خواهد بود.

مرداد ۱۳۶۷

م - بهرنک

" هیچ فردی نباید بخاطر نظرات سیاسی و عقاید مذهبی مورد پیگرد قرار گیرد ".

" مبارزه علیه هر نوع شکنجه جسمی و روانی و لغو قانون اعدام ".

" احترام به حرمت انسانی و دفاع از حقوق بشر نه فقط در ایران، بلکه در سراسر جهان ".

" الغای کلیه قوانینی که آزادی بیان عقاید و نظرات، آزادی مطبوعات، آزادی آموزش و پرورش، حق تشکیل سازمانها، اجتماعات و تظاهرات را محدود ساخته و یا سترکوب می سازند ".

به نقل از " اصول، اهداف و خواست های سازمان سوسیالیست های ایران